

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

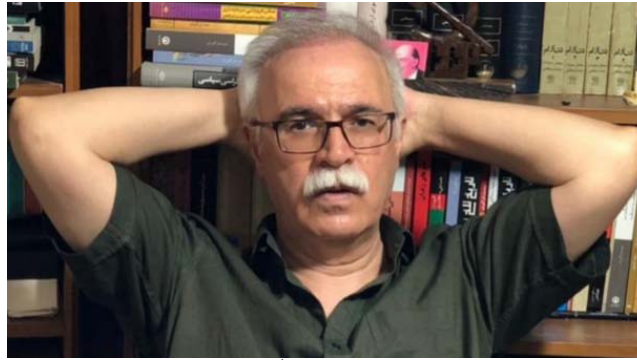
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد فراگوزلو
۱۴ جنوری ۲۰۲۴



داکتر محمد فراگوزلو

کبر کثیف Error 404

۶. کدام تروریسم؟

عملیات جنگی یا تروریسم؟

در بخش پیشین این مجموعه با مخاطب عزیز قرار گذاشتم ادامه مباحث خود درباره ابعاد مختلف نسل کشی رژیم صهیونیستی را با تحلیل دو موضوع محوری "تروریسم" و "دولت" پی بگیرم. این بخش را با ارزیابی موضوع تروریسم و عملیات ۷ اکتوبر دنبال می کنم. تبیین این مسأله از آن رو حائز اهمیت است که:

الف. با جریان های راست و فاشیست کاری ندارم اما کسانی از "چپ" در منتهاالیه لیبرالیسم از مطلع عملیات جنگی "طوفان الاقصا" وارد تبیین نسل کشی صهیونیست ها شده اند و با "تروریستی" خواندن آن عملیات و انتساب عملکرد "جنایتکارانه" به کوماندوهای حماس دو طرف "جنگ" را "محکوم" کرده اند. بعضی نیز بی توجه به ۷۵ سال کشتار و اشغال و جنایت، عملیات ۷ اکتوبر را بستر ساز نسل کشی جاری (به نظر من نکیه دوم) دانسته اند. به این ترتیب حمایت شرمگینانه از "اسرائیل" علیه "اسلام سیاسی" و حماس را توجیه کرده اند. برخی نیز با تأکید بر واژه "جنگ" این نسل کشی عریان را "جنگ میان گروه های نیابتی ایران و امریکا" خوانده اند و به این ترتیب نشان داده اند که به جز بُعد مکانی و دور افتادن از جغرافیای سیاسی منطقه و گیرپاژ کردن در تحلیل روابط بین الملل و منطقه به کل بیرون باغ یک نبرد خونین ۷۵ ساله تشریف دارند. این "چپ" ها با سوار شدن روی این قاطر لنگ که "حماس" به عنوان یک سازمان متکی به ایدئولوژی اسلام سیاسی، گروه نیابتی جمهوری اسلامی است، در واقع بیش و پیش از این که بخواهند وارد نسل کشی در غزه شوند بغض خود را از حکومت اسلامی بروز داده اند. در جریان جنگ های داخلی

سوریه همین طیف با تحلیلی مشابه و با استناد به این فکت که بشار اسد متحد جمهوری اسلامی است درست مانند سازمان مجاهدین به دامن گروه های استشهادی و جهادی و ارتش آزاد سقوط کردند تا به این آرزو یا به عبارت دیگر "بلند فکر کردن" خود مجال بروز دهند که "بعد از سوریه نوبت ایران است!" پیش از این و در جریان حمله جنایتکارانه امریکا و بریتانیا به عراق با عبارت مشابه "بعد از صدام نوبت ایران است" مواجه بودیم. در خوشبینانه ترین برداشت این کمپ آرزوی "براندازی" جمهوری اسلامی به هر قیمت را جایگزین انقلاب و سازماندهی طبقه کارگر و تقویت تحزب لنینی کرده اند.

ب. در اینجا باید به این پرسش مهم پاسخ داد که آیا برآستی عملیات جنگی ۷ اکتوبر عملکردی تروریستی و جنایتکارانه بود و قتل عام بیش از ۱۵ هزار نفر غیر نظامی تا کنون از سوی رژیم صهیونیستی حقانیت آنان در پاسخ به یک "جنایت" سازمان یافته را ثابت می کند؟ بله می دانم برخی با محکوم کردن "تروریسم جنایتکارانه ۷ اکتوبر" در ادامه نسل کشی صهیونیست ها را نیز محکوم دانسته اند. مرسی! خسته نباشید از این همه "چپ روی" و "رادیکالیسم". بیش از این لطفاً سازمان های انقلابی فلسطینی را شرمنده "محکوم" کردن های خود نفرمائید!

پ. می دانیم که:

- اسلام سیاسی شاخه های مختلف دارد. هر یک از این شاخه ها از سوی یکی از قدرت های منطقه ئی و جهانی حمایت می شوند. در نهایت و بدون این که وارد جزئیات این موضوع مبسوط شوم ناگزیر از تأکید بر این نکته واضح و متکی به فکت های متعدد هستم که کل جریان های اسلام سیاسی از سوی امپریالیسم امریکا و در رقابت با شوروی و در مسیر هیستری کمونیسم ستیزی ناتو ساخته و پرداخته شدند. گذشته از گروه اخوان المسلمین که در جریان اصلاحات پیشروی جمال عبدالناصر تضعیف شده و رو به مرگ بود مسأله بسادگی این است که اسلام سیاسی جدید یا نئوفاندمنتالیسم از درون جنگ های نیابتی افغانستان علیه دولت پروروس این کشور سر برآورد و سپس به شاخه های مختلف تقسیم شد. روی دیگر این اسلام سیاسی در دوران پساافروپاشی و متعاقب حمله امپریالیستی به افغانستان و عراق و لیبیا و یمن و جنگ های داخلی لبنان و سوریه به اعتبار سیاست های هژمونی خواهانه جمهوری اسلامی به وجود آمد. حزب الله لبنان و حشد الشعبی و جهاد اسلامی و حوثی ها و فاطمیون که در "جبهه مقاومت" تعریف می شوند در این دسته قرار می گیرند. حماس در بخش میانی این دو گرایش است و به طور مشخص از سوی ترکیه و قطر حمایت می شود و هرچند گاه و بیگاه از جمهوری اسلامی نیز پول و سلاح می گیرد اما گروه نیابتی حکومت ایران نیست. در مورد القاعده و داعش و جبهه النصره و هیأت تحریر شام و بوکو حرام و مشابه که حتا یک گلوله به سمت رژیم صهیونیستی شلیک نکرده اند فقط می توان گفت که این گروه ها از سوی ناتو و با مشاوره صهیونیست ها و پشتیبانی مالی تشکیلاتی شیوخ خلیج و سلفی های دو آتشف به منظور مقابله با انقلاب های موسوم به بهار عربی و حذف سازمان های متکی به جمهوری اسلامی و تضعیف مقاومت ضدصهیونیستی به وجود آمدند. هدف دیگر این گروه ها براندازی دولت هائی بود که از درون مبارزات ضدکولونیالیستی با حمایت شوروی شکل گرفته بودند. حضور موفق این تروریست ها در لیبیا یک فکت است. به خاک و خون کشیدن مدینت سوریه و عراق فکت دیگر است. انجام عملیات تروریستی در داخل خاک ایران - از جمله انفجار (۱۳ دی-جدی-۱۴۰۲) در کرمان - فکت دیگری است که نشان می دهد گروه های بنیادگرای اسلام سیاسی یکپارچه نیستند و نمی توان عملکرد آنان را فله ئی قضاگست کرد.

- اگر تا اینجای داستان را با نگارنده همراه و همراهی بوده باشید می توانیم بحث را به اتفاق ادامه دهیم. عملیات جنگی ۷ اکتوبر به فرماندهی حماس و با کمک و همراهی و تأیید چهار گروه دیگر فلسطینی انجام شد. وارد جزئیات این عملیات و به ویژه بخش پروپاگندای آن نمی شوم که رسانه برتر قصد داشت از آن یک "بوچا" ی دیگر بسازد. باری در کنار

حماس گروه جهاد اسلامی (وابسته به جمهوری اسلامی) و جبهه خلق برای آزادی فلسطین- فرماندهی کل، جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین و جبهه خلق برای آزادی فلسطین نیز به اندازه توان نظامی خود مشارکت داشتند. از جبهه خلق "گردان ابوعلی مصطفا" و از جبهه دموکراتیک (جریان نایف حواتمه) "گردان های مقاومت ملی" در عملیات فعالیت مستقیم داشتند. این پنج گروه طی بیانیه ای مسؤولیت عملیات ۷ اکتوبر را پذیرفتند و پس از برگزاری جلسه ای مشورتی در بیروت از آن به عنوان " وحدت مبارزاتی همه جناح های نظامی مقاومت در میدان نبردی خلاقانه، کاربست تاکتیک های هوشمندانه و اقدامات فراتر از حد تصور، نقطه عطفی تاریخی که فضای بین المللی را به لرزه در آورد..." یاد کردند و با تأکید بر قطعنامه ۱۹۴ (حق بازگشت آوارگان به خانه ها و املاک خود) و ایجاد کشور مستقل فلسطین با پایتختی قدس و نفی "محاسبه بر شرط بندی پروژه آمریکائی راه حل دو کشور" و "پروژه تفاهم" و رد "توافق اسلو" از "ادامه مقاومت" با شفافیت تمام دفاع کردند. علاوه بر این پنج گروه "حزب کمونیست فلسطین" نیز طی صدور بیانیه ای به دستاوردهای مهم در نتیجه "حمله ۷ اکتوبر" اشاره کرد. از جمله: "شکسته شدن افسانه امنیت و رونق سرمایه های صهیونیستی و امپریالیستی در رژیم اشغالگر" و "ضربه سخت به قدرتمندترین ارتش خاورمیانه و کاهش اعتبار قدر قدرتی آن" و "ضربه به پروژه شهرک سازی به ویژه در کرانه باختری و افزایش جمعیت ۷۰۰ هزار نفری این شهرک ها" و "ضربه ای قاطع به برنامه عادی سازی با حکومت های رو به زوال عربی" و "انزوای رژیم فاشیست صهیونیستی در میان جوامع جهانی و مردم آزادیخواه دنیا" و "تشکیل یک دولت در تمامیت خاک ملی به پایتختی بیت المقدس یکپارچه" و "کنار گذاشتن توهم صلح" و.....

- به این ترتیب عملیاتی که با حمله به پایگاه نظامی و حفاظتی "ناخال عوز" در مقابل منطقه شجاعیه و در ۶ کیلومتری شرق غزه شروع شد و همان ابتداء به کشته شدن ۲۴ نفر از زبده ترین افراد گردان ۴۱۴ مستقر در این پایگاه انجامید فراتر از آن پروپاگندی است که دستگاه های تبلیغاتی غرب برای "مظلوم نمائی" رژیم صهیونیستی می سازند تا با بزرگ کردن نقش حماس - به عنوان طرف اصلی یک "جنگ میان دو دولت متخاصم" - جنایات جنگی اشغالگران را زیر خاک کنند.

ت. بیائید از رویکردهای صرفاً ایدئولوژیک موقتاً بگذریم و فرض کنیم عملیات جنگی ۷ اکتوبر به رهبری سازمان "سپتمبر سیاه" یا فتح (مانند حمله شبانه به خوابگاه دهکده المپیک مونیخ / ۱۹۷۲ و کشتن ۱۱ ورزشکار رژیم اشغالگر) انجام می شد. توضیح این که روابط چریک های فلسطینی با گروه های مارکسیست اروپائی که عملیات "تروریستی" انجام می دادند در دهه ۷۰ به قدری رفیقانه بود که گروه فلسطینی "سپتمبر سیاه" بعد از عملیات مونیخ و گروگان گیری خواهان آزادی ۲۳۴ زندانی خود از زندان های رژیم صهیونیستی و البته دو عضو شناخته شده و بنیانگذار "ارتش سرخ المان" یعنی "آندره آس بادر و اولریکه ماینهوف" از زندان آن کشور شدند. بیائید با توجه به بیانیه پنج گروه فلسطینی فرض کنیم فرماندهی این عملیات به جای حماس در اختیار جبهه خلق برای آزادی بود. بیائید فرض کنیم در این عملیات افرادی از گروه "باریگارد سرخ" ایتالیا - همان رزمندگانی که الدومورو را کشتند- و یا "بادر ماینهوف" المان نیز مشارکت داشتند. نه مگر بخشی از افراد این سازمان ها هنگامی که "فتح" و "ساف" جریانی مترقی بود و هنوز گردن در برابر سرکرده تروریست های اشغالگر به سرکردگی مناخیم بگین و امریکا خم نکرده بود در اردوگاه های آن آموزش نظامی می دیدند. بیائید فرض کنیم رفیق زنده یاد صفائی فراهانی - به عنوان چریکی که در نخستین قسمت عملیات نفوذی به خاک اشغالگران فرماندهی یک دسته را به عهده داشت- یکی از فرماندهان این عملیات بود. از نوستالژی ها که بگذریم نه مگر چپ ایران به خاطر دوسال میزبانی فتح از رفقاء صفائی و صفاری و سایر مبارزان ضد پهلوی مرهون فلسطین است؟ من نمی دانم آن کلتی که عرفات به سبب چابکی صفائی فراهانی به او

هدیه داد الان کجاست اما همین قدر می دانم که علاوه بر پارتیزان های ما جنبش کارگری سوسیالیستی ایران نیز همیشه متحد مبارزان راه آزادی فلسطین بوده است. جامعه ایران در پوست "جامعه مدنی" متزلزل و متذبذب در جریان تسلط رسانه ای و اقتصادی سیاسی لیبرالیسم وامانده و درمانده "توسعه [تعدیل] اقتصادی" و "توسعه سیاسی" [دموکراتیزاسیون سبک کار هانتینگتونی و پوپری- هایکی] در متن اتوریته حاکمیت ۴۵ ساله و سلطه سرمایه داری سپاه نئولیبرال از ستراتیژی "مردم چرا نشستین / ایران شده فلسطین" به "نه غزه نه لبنان" و "دروغ میگن امریکاس..." و پشتیبانی از "شخصیت" های هوادار "پرواز ممنوع در آسمان ایران" سقوط کرده است. این یک فاجعه تبهکارانه است که باید بشدت مورد تهاجم نیروهای چپ و ترقیخواه قرار گیرد. خوشحالی فعالان این "جامعه مدنی منحط" از انفجار استشهادی در کرمان ضلع دیگری از این فاجعه است. مضاف به این که حمله به جوانانی که بخشی از آنان در غیاب یک سازمان فراگیر و نیرومند سوسیالیستی به حماس گرویده اند ایستادن در کنار اشغالگران است.

ث. برای سال های طولانی و به ویژه در دوران جنگ سرد واژه تروریسم نام رمز آن دسته از مبارزان کمونیستی بود که به جای سازماندهی طبقه کارگر به جنگ مسلحانه علیه رژیم های سرمایه داری روی آورده بودند. الگوی اصلی این مبارزان انقلاب کوبا و تزه های لین پیانو و مائو بود. در بخش مطالعاتی غالب این سازمان ها آثاری از مائو و چه گوارا و رژی دبره و هوشه مین به فراوانی مشاهده می شد. در واقع برای یک دوره طولانی که مبارزات ضد کولونیالیستی اوج گرفته بود صدای "دوزخیان زمین" از قلب تپنده فلسطین و دولت ها و شخصیت های حامی آزادی این سرزمین به گوش می رسید. برای سازمان های امنیتی پروامریکا حمایت از انقلاب کوبا و مقاومت ویتنام و مبارزات آزادی بخش فلسطین دقیقاً مساوی حمایت از تروریسم بود. شخص شاه که در کمونیسم ستیزی یک سور به محمد سوهارتو و خونتهای امریکای جنوبی زده بود به ساواک دستور داده بود که در زدن کمونیست های "تروریست" بی تخفیف عمل کند. بیهوده نیست که یک مقام ارشد ساواک در تلویزیون BBC ظاهر می شود و با وقاحت تمام از عملیات کمونیست کشی ساواک دفاع می کند و به صراحت می گوید:

« با کشته شدن بهرام آرام و حمید اشرف عملیات تروریستی در داخل ایران تمام شد.»

بر پایه این تزه های ساواک باید نتیجه گرفت که "کمونیست های برجسته ایران از حیدرخان عموالی مشهور به حیدر بمبی تا صفائی فراهانی و حمید اشرف و تقی شهرام تروریست بوده اند." نقطه سرخط!! لیبرالیسم وطنی و نمایندگان سیاسی آن در جبهه اصلاحات از همین سنت های تحلیلی بیرون آمده اند. چندان بیهوده نیست که سعید حجاریان مقاله "مبارزه مصلحانه و رد تئوری فنا" را در "نقد" (هجو کتاب امیر پرویز پویان: "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا") می نویسد و مازیار بهروز در مطلبی تحت عنوان "فدائیان خلق عمل تروریستی کردند" مبارزه مسلحانه را به "تروریسم" پیوند می زند و نشریه دست راستی و فاشیست "مهرنامه" ۴۱ مین شماره خود را به "پرونده ای برای چهلمین سالگرد اعدام بیژن جزنی" اختصاص می دهد و ضمن درج تصویر رفیق روی جلد مجله تیتر اصلی خود را "روشنفکران تروریست" انتخاب می کند. (۲ خرداد-جوزا- ۱۳۹۴) بد نیست همین جا و تا یادمان نرفته بپرسیم آیا عملیات کشتن سرهنگ پل شفر و حک ترنر امریکائی (۳۱ اردیبهشت-ثور- در محله قیطریه تهران) و لوئیس هاوکینز (۱۲ خرداد-جوزا- ۱۳۵۲) تروریستی و "محکوم" بوده است؟ کشتن تیمسار زندی پور "رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک" (۲۶ اسفند-حوت- ۱۳۵۲) چه؟ عملیات سیاهکل چطور؟ آیا اگر گروهی انقلابی همان زمان تیمسار نصیری و پرویز ثابتی و اصلاً خود شاه را به رگبار می بست و دخل شان را می آورد مرتکب یک عمل تروریستی ایضاً شرورانه و شنیع شده بود و محکوم بود؟ پاسخ لیبرالیسم چپ به این عملیات ها "محکوم کردن" است. نه به این سبب که چپ لیبرال ما همچون تونی نگری از "بریگاد سرخ" بریده و به اتونومیسیم و دموکراسی از پائین

گرویده؟ نه! چپ لیبرال با نفس خشونت و تروریسم – مستقل از این که از چه ماهیت طبقاتی برخوردار باشد- مخالف است. البته در مورد عملیات ۷ اکتوبر این چپ لیبرال به ایدئولوژی اسلامی اخوانی حماس نیز گیر می دهد و آن را به عنوان یکی از دلایل "جنایتکارانه" دانستن عملیات جنگی فوق محکوم می کند. با اینهمه چپ لیبرال نمی گوید اگر به جای حماس مثلاً جبهه خلق فرماندهی عملیات ۷ اکتوبر را به عهده داشت نظرش همین بود یا باز هم در نکوهش "تروریسم" و "خشونت" و "جنایت" سخن سرائی می کرد؟ توضیح این که چریک های کمونیست ما طی بیانیه های شان از عملیات کشتن مزدوران رژیم شاه و مستشاران امریکائی تحت عنوان "اعدام انقلابی" یاد می کردند.

تروریسم سازمان یافته و خشونت عنان گسیخته اشغالگران!

بی تردید تجزیه و تحلیل تیتز بالا نیازمند مقاله ای مبسوط و مستند است و حتا اشاره به آن نیز از حوصله این مجال مجمل بیرون است. با این حال برای این که بحث ما ناقص باقی نماند کوتاه می گویم و می گذرم که رژیم صهیونیستی از همان ابتداء – چنان که در بخش پیشین این مجموعه به نقل از کتاب "اقتصاد سیاسی اشغال" اثر شیر هور نوشتیم - "قبل از تأسیس اسرائیل، نیروهای صهیونیستی تلاش حداکثری کردند تا روند توسعه مقاومت مسالمت آمیز فلسطینی ها را منهدم کنند. به همین منظور تمام رهبران خشونت پرهیز فلسطین را ترور کردند و از میان برداشتند، ساختار و زیربنای اقتصادی فلسطین را تغییر دادند، جنبش های کارگری فلسطین متلاشی شد و هسته های فعال انقلابی خاموش گردید...."

من عمداً با تکرار بحث هور می خواهم روی دو نکته اصلی خم شوم. شروع ترور و کشتن رهبران صلح طلب فلسطینی و "انهدام جنبش های کارگری" و "هسته های انقلابی" از یک سو و "متلاشی کردن و تغییر ساختارهای اقتصادی" از سوی دیگر! این دو نکته از زوایای مختلف بسیار حائز اهمیت است و من پس از نگاهی شتابزده به بیلان "درخشان" ترور و جنایت از سوی رژیم صهیونیستی به این دو عامل اصلی خواهم پرداخت.

به گواهی اسناد معتبر زامبی های اشغالگر متعاقب تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ تروریسم و عملیات کشتن مخالفان خود را به عنوان یک سیاست مدون و متشکل در موساد نهادینه ساخته اند. در طول این ۷۵ سال اشغال بیش از ۲۷۳۷ ترور در داخل و خارج مرزهای رژیم صهیونیستی انجام شده است. متوسط این ترور ها سالانه از ۳۷ مورد می گذرد. سازمان یا تشکیلات موسوم به "کیدون" (Kidon) - به عبری یعنی "سرنیزه" - مسؤلیت مستقیم طراحی و انجام این ترور ها را به عهده دارد.

(T.Gordon. R.Maxwell,2002:pp165.212)

به چند نمونه از ترور های مشهور صهیونیست ها به عنوان مثلی از خروار اشاره می کنم. ترور حسن کامل الصباح در امریکا در سال ۱۹۳۵ از دانشمندان لبنانی. ترور فولکه برنادوت دیپلومات صلح طلب سوئدی و میانجی سازمان ملل چند ماه پس از تأسیس رژیم اشغالگر. ترور سرهنگ ارتش مصر مصطفی حافظ در ۱۳ جولای ۱۹۵۶ در نوار غزه. ترور صلاح مصطفی از افسران ارتش اردن در ۱۴ جولای همان سال. ترور هاینتز کروگ در ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۲. وی از دانشمندان برنامه راکتی مصر بود و موساد وی را طی عملیات "داموکلس" کشت. در جریان عملیات داموکلس ۲ در تاریخ ۲۸ نومبر ۱۹۶۳ کارخانه راکت سازی ۳۳۳ مصر منفجر شد و ۵ کارگر مهندس به قتل رسیدند. در ۱۶ اکتوبر ۱۹۷۲ وائل زعیتز از اعضای ارشد جبهه خلق برای آزادی فلسطین در محل سکونتش در ایتالیا از سوی دو مأمور موساد هدف قرار گرفت و کشته شد. در ۸ جولای همان سال غسان کنفانی شاعر و نویسنده کمونیست و عضو ارشد جبهه خلق برای آزادی فلسطین در جریان انفجار یک بمب در خودروی شخصی اش ترور شد. در ۸

دسمبر همان سال محمود همشاری نماینده ساف در فرانسه از طریق جاسازی بمب در تیلیفون خانه اش کشته شد. در ۲۴ جنوری ۱۹۷۳ حسین بشیر نماینده فتح در نیکوزیا به شیوه جاسازی بمب در تختخواب هتل محل اقامتش کشته شد. در ۶ اپریل همان سال بصیل الکبیبی عضو برجسته جبهه خلق برای آزادی فلسطین و استاد دانشگاه بیروت با شلیک دو مأمور موساد کشته شد. بعد از عملیات مونیخ موساد هسته ویژه ای تشکیل داد که مأموریت آن پیدا کردن و کشتن اعضای گروه فلسطینی سپتمبر سیاه بود. افراد این جوخه آتش از ورزیده ترین و مجهزترین تروریست های حرفه ئی "کیدون" موساد بودند. آنان با صرف هزینه های هنگفت مالی و ارتباط با دستگاه های امنیتی دولت های متحد امریکا و غرب عملیات گسترده ای را برای رهگیری و شناسائی و ترور کوماندوهای فلسطینی شروع کردند. در تاریخ ۹ اپریل ۱۹۷۳ و کمتر از یک سال پس از عملیات شجاعانه مونیخ محمد یوسف النجار افسر برجسته گروه و کمال عدوان فرمانده سازمان سپتمبر سیاه و عضو ارشد کمیته مرکزی فتح در کنار کمال ناصر سخنگوی ساف در جریان عملیات موسوم به "بهار جوانی" در بیروت شناسائی شدند و هدف گلوله های متعدد قرار گرفتند و به قتل رسیدند. در ۲۸ جون همان سال عضو دیگر گروه فرمانده محمد بودیه از طریق جاسازی مین فشاری در زیر صندلی خودرو در پاریس ترور شد. پیش از وی در ۱۱ اپریل ۱۹۷۳ زیاد موکاسی نماینده فتح در محل اقامت خود در قبرس به ضرب گلوله تروریست های موساد کشته شد. در ۲۲ جنوری ۱۹۷۹ و متعاقب چند عملیات تروریستی ناموفق علی حسن سلامه از رهبران برجسته ساف به همراه ۴ محافظ خود هدف انفجار یک بمب مغناطیسی کارگذاری شده در خودرو قرار گرفتند و همگی کشته شدند. در ۲۸ مارچ ۱۹۷۸ وادی حداد از فرماندهی جبهه خلق برای آزادی فلسطین شاخه المان شرقی ترور کیمیائی شد (با یک شکلات که به وی تعارف شده بود) و به قتل رسید. در ۲۶ جون ۱۹۷۹ زهیر محسن فرمانده بخش "السیق" از ساف در شهر کن فرانسه با گلوله کشته شد. در ۱۳ جون ۱۹۸۰ دکتر یحیا المشد دانشمند هسته ئی مصر در جریان عملیات پیچیده ای موسوم به "ابوالهول" در هتل محل اقامتش در پاریس ترور شد. دکتر المشد از مدیران برنامه هسته ئی عراق در دوران صدام حسین نیز بود. گفته شده در جریان این عملیات برخی مقام های رسمی سیاسی فرانسه با موساد همکاری کرده اند. در ۲۱ اگست ۱۹۸۳ مأمون مراعیس عضو ارشد ساف از سوی دو موتور سوار تروریست به قتل رسید. در ۲۸ اپریل ۱۹۸۴ پیکر بی جان دانشمند فلسطینی و متخصص پزشکی هسته ئی نبیل فلیفل در منطقه "بیت عور" در غرب رام الله پیدا شد. او هنگام ترور فقط ۳۰ سال داشت. در سال ۱۹۸۶ خالد نضال دبیر جبهه دموکراتیک آزادیبخش فلسطین در آتن هنگام خروج از هتل کشته شد. در ۱۶ اپریل همان سال خلیل الوزیر از بنیانگذاران فتح و معاون عرفات در تونس ترور شد. در ۲۰ مارچ ۱۹۹۰ جرال بول طراح و برنامه ریز پروژه هسته ئی عراق موسوم به بابل در منزل مسکونی خود در بروکسل کشته شد. وی کانادائی بود. در ۳۱ مه ۱۹۹۱ رمال حسن رمال دانشمند هسته ئی لبنانی در یک آزمایشگاه فرانسوی کشته شد. از حسن رمال به عنوان یکی از شاخص ترین دانشمندان فزیک معاصر یاد شده..... در ۲۷ اگست ۲۰۰۱ ابوعلی مصطفا دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین با شلیک دو راکت از هلیکوپتر آچاچی به دفتر کارش در رام الله ترور شد.....

اینها فقط کنجی از گورستان بی مرزی است که نام سنگهای قبر آن با آتش شرارت مسلسل های موساد حکاکی شده است. ترور به عنوان یکی از برگ های برنده رژیم صهیونیستی همواره در بازی خونین نسل کشی عمل کرده است. در این مورد مشخص ما با یک رژیم تروریست و نه یک سازمان خاص، مواجه هستیم. مناخیم بگین رهبر گروه تروریستی "ایرگون" در سال ۱۹۴۸ مرزهای تروریسم و آدمکشی را در روستای "دیرپاسین" جا به جا کرد. او و گنگ-باند، دسته] هایش به عنوان بنیانگذار حزب لیکود در سرزمین های اشغالی کاری کردند که در سال ۱۹۴۸ از ۸۰۰ هزار عرب فلسطینی ساکن این سرزمین فقط ۱۶۵ نفر باقی بماند. همه باشندگان از وحشت بگین خانه و کاشانه

خود را بر جای گذاشته و گریخته بودند. بگین در سال ۱۹۷۷ نخست وزیر زامبی ها شد. و در سال ۱۹۷۸ جایزه صلح نوبل را از کازینوی جنایتکاران بُرد. بگین درست مانند نتانیاهو معتقد به افکار خرافی آخرالزمانی بود و غالباً از خواب های "شیرین" خود و صحبت با "داوود نبی" قصه می گفت. بالاخره "جایزه نوبل" آن هم "صلح" را به هر "بی سر و پای آسمان جلی" نمی دهند که می دهند؟

چنان که از نام و تعلقات تشکیلاتی و تاریخ ترور افراد پیش گفته پیدا است در طول این دوره طولانی ترور هنوز از حماس و جهاد اسلامی و حزب الله و سایر گروه های اسلام سیاسی خبری نیست. در واقع به اعتبار ترور پیشنازان و رهبران همین نیروها و سازمان های چپ و ترقیخواه و تضعیف و نابودی "هسته های انقلابی" است که بسترهای شکلبندی امثال حماس به وجود می آید. به هر حال این ترورها در جنایات جنگی اخیر نیز با کشتن نایب رئیس دفتر سیاسی حماس (صالح العاروری) و دو فرمانده حزب الله با همان قوت سابق ادامه دارد. من جایی ندیدم و نخواندم که لیبرال ها و چپ لیبرال ها ترورهای اخیر رژیم صهیونیستی را مصداق بارز خشونت عنان گسیخته دولتی و نماد تروریسم عریان سازمان یافته بدانند و مانند عملیات جنگی ۷ اکتوبر محکوم کنند. از اینجا می خواهم به بخش بعدی بحث برسم.

ماهیت سیاسی طبقاتی و اخلاقی تروریسم و خشونت!

در ارزیابی موضوعی که در تیتر این بخش از بحث ما نشسته است لیبرال های ما کم و بیش مانند تزه های مقدس خود در انجیل های هانا آرنه و کارل پوپر می اندیشند. آنان با خشونت ناشی از ترور فقط زمانی مخالف هستند که سمت گیری آن رهائیبخش و ضد سرمایه داری باشد. محکوم کردن خشونت و تروریسم در مکتب فکری این جماعت مطلقاً از ماهیت انسان دوستانه بهره ای نبرده است. اگر فقر و بیکاری و بی آبی و گرسنگی و خاموشی های طولانی و فضای شدیداً نامناسب زیست اجتماعی و به تعبیر مایک دیویس فقید "زندگی حیوانی در بزرگترین زاغه جهان" یعنی غزه را مصداق عینی و واقعی تروریسم تدریجی و خشونت علنی بدانیم و به وجود نابرابری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در کنار اشغال به عنوان خاستگاه اصلی مبارزات مردم آزادیخواه فلسطین متقاعد شویم آنگاه محکوم کردن عملیات ۷ اکتوبر به عنوان "عملیاتی تروریستی و جنایتکارانه" چیزی جز همدستی با رژیم صهیونیستی نیست. چرا که ساختار اصلی تمام فقر و بدبختی و فلاکت و نابرابری و اسارت و تحقیر و درد و کشتار در فلسطین - اعم از نوار غزه - از سوی زامبی های صهیونیست به فلسطینی ها تحمیل شده است. من عمداً روی نکات بسیار اساسی و تعیین کننده "انهدام جنبش های کارگری" از یک سو و "متلاشی کردن و تغییر ساختارهای اقتصادی" فلسطین از سوی دیگر در همان بدو حضور اشغالگران به دست زامبی ها تأکید کردم تا نشان دهم که رشد جریان های اسلام سیاسی و هژمون شدن گروه حماس فقط به اعتبار حمایت های مالی قطر و ترکیه و ایران صورت نگرفته است. صهیونیست ها با دست زدن به این دو جنایت عملاً جریان های ترقیخواه و چپ و سوسیالیست را به حاشیه راندند و از طریق تغییر ساختارهای اقتصادی در فلسطین نابرابری و فقر را چنان نهادینه کردند که امکان انکشاف مبارزه طبقاتی به حداقل ممکن برسد.

بیانیم فرض کنیم جماعتی گنگستر و به شدت خشن و مسلح به انواع تفنگ و تانک و هواپیما خانه و محل سکونت شما را با زور اشغال کرده و کل اعضای پر جمعیت خانواده را در یک انباری یا مستراح خانه حبس کرده اند. این مستراح ظرفیت ایستادن دو یا سه نفر بیشتر را ندارد. از آب و برق و هواکش و بهداشت و درمان و سایر امکانات متعارف نیز معاف است. بیایید فرض کنیم شما می خواهید خانه تان را پس بگیرید. حداقل قصد دارید یک یا دو اتاق خانه تان را پس بگیرید. (بازگشت به مرزهای پیش از ۱۹۶۷) و حتا اشغالگران را که در طول حبس، جمعی از

اعضای خانواده شما را کشته اند به عنوان همسایه‌ی تحمیلی تحمل کنید. اما اشغالگران به همین میزان عقب نشینی شما نیز رضایت نمی دهند و در جا به جای خانه شما ۶۰۰ یا ۷۰۰ هزار نفر جدید را نیز مستقر کرده اند (شهرک نشینان در کرانه باختری) بسیار خوب شما چه می کنید؟ طرف مقابل چنان که خود اعتراف می کند قصد دارد شما را به خرابه جنب خانه تان (صحرای سینا) براند، طرف مقابل ارزشی بیش از یک کرم خاکی برای شما قائل نیست، حتا آب و برق آن زاغه یا مستراح را نیز بسته است و سگ های هار را گشوده است. حال با این فرضیه ها که مطلقاً واقعیت است و فرضیه نیست شما توانسته اید در این زاغه را بشکنید و با نخستین گروهان یا جوخه زندانبانان خود مواجه شوید. در این شرایط چه می کنید؟ بحث ایدئولوژیک می کنید؟ درباره حقانیت مذهب و مرام خود صحبت می کنید؟ از افراد لباس شخصی که تقریباً همه مسلح هستند می پرسید " ساری! شما به جناح نتائیا هو رای داده اید؟" "اکسکیوز می! شما با نفس کشیدن فلسطینی ها موافق هستید یا مخالف؟" "پاردن! شما مسلح تشریف دارید؟" "پلیز! کلت خود را مرحمت فرمائید!" طرف جواری می گوید "جنايات ۷ اکتوبر را محکوم می کنیم" که انگار کوماندهای پنج گروه فلسطینی از آنهمه موانع پیچیده عبور کرده بودند تا خود را به کنسرت خانم یاسمین لوی برسانند!

پاسخ هر اسیر در حال فرار و آزادی روشن است. "زندانبان را می کشم و می گریزم." یا "اشغالگر را می کشم و خانه ام را پس می گیرم." اگر کسی به شما توصیه کند حالا بیایید "صلح" کنید و یا "مذاکره کنید" پاسخ شما همان است که غسان کنفانی دو سال پیش از ترور خود به خبرنگار امریکایی داد. "صلح و مذاکره با چه کسی؟ این مذاکره ایست میان گردن و شمشیر...." حتا اگر بر مبنای فلسفه مسلط لیبرالی که از جرمی بنتام (۱۷۴۸-۱۸۳۲) آمده و مبتی بر فایده گرایی به سود اکثریت است وارد این قضاگست شویم نه عملیات ۷ اکتوبر و نه هرگونه عملیات آزادیبخش پارتیزانی فلسطینی ها علیه اشغالگران تروریسم و ترویج خشونت نبوده است و نیست. چرا که فایده این عملیات ها به نفع اکثریت بوده است و کیست نداند که فلسطینی های ساکن و آواره هنوز هم با وجود این هولوکاست های مکرر به لحاظ عددی بر زامبی های وارداتی اکثریت دارند.

بیانید کمی به عقب باز گردیم و به انقلاب فرانسه برسیم. حکومت ژاکوبین ها با روبسپیر (۱۷۸۹-۹۱) به دوران "ترور کوتاه یا وحشت صغیر" مشهور است. در طول این "دوره وحشت" و "جمهوری اول فرانسه" ارتش پابرهنگان یا ژاکوبین ها در حدود ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر را با گیوتین اعدام کردند. گفته می شود در روند انقلاب فرانسه نزدیک به ۱۷ هزار نفر کشته شده اند. این ارقام را مقایسه کنید با میلیون ها انسانی که در دوران "ترور بزرگ یا وحشت کبیر" و در طول برهه حاکمیت فنودالیسم و پیشابورژوازی در فرانسه کشته شدند. در واقع این قیاس مقایسه ای است میان به خاک افتادگان در یک گورستان محلی با کشته شدگانی به اندازه گورستانی بی مرز دست کم به اندازه کل مساحت فرانسه. وقتی که پای بحث سیر تطور تحولات اجتماعی در فرانسه و از جمله عروج بورژوازی به میان می آید لیبرال ها - که همه هستی فلسفی و سیاسی اقتصادی خود را مرهون و مدیون آن انقلاب هستند- خفه می شوند و چشم بر اعدام تبهکارانه کموناردها می بندند و در مقابل از مذمت انقلاب اکتوبر و نکوهش "خشونت" لنین و دزرژینسکی و ستالین موعظه می خوانند. لیبرالیسم و چپ لیبرال می خواهد انقلاب را تلفیقی از خشونت و ترور جا بزند و کارگران و زحمتکشان را از دست بردن به ریشه های نابرابری اقتصادی و اجتماعی از طریق خلع ید سیاسی از بورژوازی بترساند.

این ماجرا در جریان انقلاب یا جنبش ضدکولونیالیستی مردم فلسطین نیز صادق است. آنان به بسترها و زمینه های اصلی شکلبندی ناگزیر عملیات جنگی ۷ اکتوبر کاری ندارند. آنان به مخاطب خود نمی گویند که دلیل اول و آخر این

عملیات ها ساختارهای نابرابری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در سرزمین های اشغالی است. آنان حماس را محکوم می کنند چون جریانی متکی به اسلام سیاسی است اما نمی گویند پیش از آن که چنین سازمان عقب مانده با تفکر ارتجاعی ضد چپ – که منشا ایجاد آن نیز مشکوک است – ساخته شود سازمان های انقلابی و کمونیستی فعال در فلسطین به همین شیوه عمل می کردند. کمابین که رژیم زامبی ها نیز از همان سال ۱۹۴۵ – چنان که با فکت گفتیم – بر اساس خشونت و ترور شکل گرفته است. اگر فلسطینی ها ناگزیرند در دفاع از حق محرز خود و پس راندن و بیرون کردن اشغالگران و تغییر ساختارهای نابرابر کنونی دست به مقاومت بزنند و انتفاضه را سازمان بدهند و با سنگ و هر وسیله دیگری از حقوق مسلم و بدیهی خود دفاع کنند در مقابل زامبی ها چرا در پاسخ به یک عملیات جنگی پارتیزانی دست به نسل کشی می زنند؟ کشتار نزدیک به ۱۵ هزار نفر غیر نظامی که پیش از عملیات ۷ اکتوبر در کثیف ترین زاغه دنیا "زندگی" می کردند هدفی فراتر از "نظامی زدائی" و "اضمحلال نهائی حماس" دارد. نام این عملیات همانی است که هیملر و نازی ها برای کشتار یهودیان بیچاره برگزیده بود: Final Solution "راه حل نهائی" یا همان هولوکاست مشهور. عملکرد رژیم صهیونیستی در مناطق اشغالی دقیقاً روی دیگر همان هولوکاستی است که فقط فاعلانش تغییر کرده اند. قربانی یکی است. انسان دردمند و بی پناه!

بعد از تحریر!

اجازه دهید به نقل از پیشوا و مراد لیبرال ها و اصلاح طلبان یعنی جناب کارل پوپر یک فرضیه دیگر را به میان کشیم. اگر این امکان وجود داشت که با عقب بردن زمان فردی پیدا می شد که هیتلر را می کشت و مانع از جنگ جهانی دوم و آنهمه کشت و کشتار می شد آیا او تروریست بود؟

من به فلسفه "نقش شخصیت در تاریخ" به اندازه کافی واقف هستم و ده ها جزوه و کتاب مانند آنچه پلخانف با همین عنوان نوشته است خوانده ام و جریان نارودنیسم را هم تا حدودی می شناسم. در نتیجه لطفاً این بحث (نقش فرد و اینجا به طور مشخص هیتلر در تاریخ) را برای نگارنده به میان نکشید.

سوسیالیست های انقلابی خشونت و ترور را تقدیس و تبلیغ و ترویج نمی کنند. چنین مؤلفه هائی الزاماً بخش انفکاک ناپذیر انقلاب کارگری نیستند. در عین حال سوسیالیست ها ضرورت اجتناب ناپذیر این پدیده ها را در راستای رهائی و برابری و جلوگیری از استثمار و بردگی مزدی می پذیرند. در مجموع "سوسیالیست ها از خدا باران نمی خواهند. سیل می خواهند!" این ضرورت ها در مورد حل نهائی مسأله فلسطین کاملاً صدق می کند. تصور این که رژیم صهیونیستی با مذاکره و روش های مسالمت آمیز و مدنی و پرهیز از خشونت شرش را کم کند زیادی خوش بینانه است. این سخنان "گهربار" برای مراسم بعد از قاپیدن جایزه صلح نوبل کاربرد دارد نه جایی که بگین و دایان و نتانیاها و اسموتریچ قدم نهاده باشند و زمین را سترون کرده باشند.

این داستان خونین را ادامه خواهم داد.

شنبه ۲۳ دی-جدی- ۱۳/۱۴۰۲ جنوری